

حاج ملا محمد صادق قمی

فقیه عالی قدر دوره قاجار

و

نامه او به ناصرالدین شاه در شکوه از مظالم عمال دولت

حاج ملا محمد صادق قمی از علما و فقهاء بزرگه قرن سیزدهم قم و از مجتهدین متنفذ و مقتدر آن دوره بوده و مورد توجه خاص دربار قاجار قرار داشته است. اعتماد السلطنه در المآثر و الآثار درباره او می نویسد: «حاج ملا صادق قمی مجتهدی فحل بود و از مشایخ بزرگه شیعه به شمار می آمد. در اخبار و آثار تبعی کامل و استقرائی شامل داشت. از متفردات او (۱) آن که چیدن موی ریش را از بیخ - به حدی که شبیه تراشیدن هم باشد - منع نمی فرمود. عطراله تربته» (۲).

میرزا علی اکبر فیض در تاریخ قم خود که به سال ۱۳۰۳ نگارش یافته است در باره او می نویسد:

«جامع علوم و بارع همه فنون است. چنان که در هر یک از فنون کمال و رسوم افضل او را قدح معلی بود. در اوائل جوانی رخت به اصفهان کشید. قریب ۱۰ سال به تکمیل علوم مقدمات و ریاضی و کلام و علوم دیگر اشتغال داشت. پس از آن روی به نجف اشرف کرد و درحوزه درس حجة الاسلام شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام فقه و اصول را تکمیل فرموده، مجازاً

۱- از متفردات او نیست. شماره ۱۲ دوره نهم مجله وحید، ص ۱۷۷۱

دیده شود.

۲- المآثر و الآثار، ص ۱۵۳.

مراجعت نمود. فیصل حکومت شرعیه این بلدمنوط به قلم ایشان بود تادرسنه ۱۲۹۸ به دارجنان خرامیده (۳).

صاحب مختار البلاد می افزاید که :

«غالب تلمذش در اصفهان نزد مرحوم حاج شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب حاشیه معالم بود و قریب هفت سال در نجف به تکمیل مبانی فقهی اشتغال داشت. سپس به قم آمده، حدود چهل سال حکومت شرعی این شهر با او بود تا در ماه شوال سال ۱۲۹۸ درگذشت و در مقبره شیخان قم مدفون گردید.

جنابش در تبحر علوم خاصه ادبیات در عصر خود ممتاز بود. و همچنین در کثرت حفظ، چنان که اغلب مقامات حریری را محفوظاً بوده و در سبجات خود به مناسبت می نگاشته. و نماز استسقای ایشان هم خود در قم مشهور و برالسنه و افواه مذکور است که هنوز اهالی از مصلی به منازل خود نرسیده عزیزق رحمت الهی گردیدند...» (۴).

میرزا آقاخان صدراعظم نوری در دوره صدارت خود به سال ۱۲۷۲ مدرسه و مسجدی برای این عالم جلیل در نزدیکی خانه او در محله گذرقاضی قم بنا نهاده است که وصف بنا و متن کتابه های آن در سلسله مقالات مدارس قدیم قم (۵) دیده می شود و وی تا پایان عمر در همان جا تدریس و اقامه جماعت مینموده است (۶).

او چنان که گذشت سخت مورد توجه دربار قاجار بوده و ناصرالدین شاه در سفرهای خود به قم به دیدار وی می رفته است. حاجی کتابخانه ای مهم نیز داشته که پس از مرگ او متفرق شده و از خاندان وی بیرون رفته و در این میان نوشته های او نیز ناشناخته مانده است. برخی از کتابهای کتابخانه او را در قم دیده ام که وی به خط خود بر آنها حواشی و تعلیقات نگاشته است.

* * *

از حاجی نامه ای گلایه آمیز و تند در شکوه از مظالم و تجاوزات وزراء و عمال حکومت قاجار خطاب به ناصرالدین شاه در مجموعه خطی شماره ۳۶۶۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه (صفحات ۷۸-۸۵) و جنگه منخطوط شماره ۳۷۵ ج

۳- تاریخ قم فیض، ص ۳۲ نسخه اصل و منحصر.

۴- مختار البلاد، ص ۲۷۰ چاپ دوم

۵- قسمت هفتم، شماره ۱۲ دوره نهم مجله وحید. مقدمه دیوان شرر

صفحات «نب» و «نجم» نیز دیده شود.

۶- مرآت البلدان ۴: ۱۱۵.

دانشکده حقوق (برگ ۵۰-۵۳پ) هست که آن را به سال ۱۲۹۲ در حدود هفتادسالگی در سردارالخلافة (تهران) پس از دیدار باشاه نوشته و با آن که ضمن نامه کوشیده است نسبت به شاه خوش آمد گوئی کرده ، خشونت نامه را جبران کند بازم گویای دلیری قابل تحسین و موقع اجتماعی و نفوذ و اقتدار اوست . حاجی در این نامه از تجاوزات مقرب الخاقان حاجی میرزا نصراله (شاید مستوفی گرگانی ممیز مالیات دیوانی) و دیگر عمال حکومت یاد کرده و از این که هیچ يك از مقامات دولتی به دستخطهای شاه اعتنا نمی کنند اظهار تعجب نموده است . او می نویسد : «اگر بعد از قبری يك نفر پیدا شود که در احقاق حق و رفع ظلم سیف قاطع باشد او را به فساد عقیده نسبت میدهند» و می نویسد مأموران دولت خانه و هستی رعایای بیچاره را غارت می کنند و کسی نیست به داد مردم برسد ، و از آه مظلومان باید ترسید . یا اینکه : اگر از وزیر و امیری به شخص شاه شکایت شود رسیدگی به شکایت به همان وزیر و امیر واگذار می شود ! و معلوم نیست سر انجام کار مملکت با این بساط بکجا خواهد کشید .

بهر حال از نظر اهمیتی که این نامه در روشن ساختن وضع درهم ریخته و بلبشوی دوره فرمانروائی شاهان قاجار و همچنین دخالت مثبت روحانیان آن عهد در سامان بخشیدن به آشفتگیها و جلوگیری از تعدیات و زورگویی های عمال حکومتی سلسله مزبور دارد ، نیز از این رو که آن بهر حال اثری بازمانده از یکی از علما و فقهای عالی قدر و بنام قم در آن دوره است بنشر آن در این صفحات (با آنکه پاره ای از مطالب و عناوین آمده در آن در وصف مخاطب نامه بطور کلی و علی الاصول نادرست است) مبادرت می رود و امید است برای کسانی که در تاریخ این دوره تحقیق می کنند قابل استفاده باشد .

متن این نامه در دو نسخه یاد شده اختلافات زیادی دارد و گویا در هر يك برخی از مطالب حذف و تلخیص شده است ، در اینجا متن بر اساس نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه بچاپ رسیده و برخی از جاها که در نسخه دانشکده حقوق اضافه ای هست افزوده شده که بیشتر موارد آن با قرار گرفتن میان دو قلاب مشخص است .

مدرس طباطبائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي يؤتي الملك من يشاء وينزع الملك ممن يشاء، الذي أمر بالعدل والانصاف ونهى عن الظلم والاعتساف ، والصلاة على محمد وآله الحائزين لجميل الاوصاف .

و بعد چون دهقان مشیت ازلی تخم وجود بنی نوع انسان را در صحرای وسیع فضای امکان جز به جهت تحصیل معارف حقه نکاشت و نقاشی صنم لم یزلی نقش بدیع انموذج جمیع کلیات را در صفحه صحیفه وجود مگر بجهت تکمیل مکارم اخلاق شرعیه ننکاشت لذا انبیاء مرسلین و سائل فیوضات غیر متناهیه بودند که از حق به خلق برسانند و علماء که نواب انبیاء هستند میباید از ظل الله گرفته به رعایا که ودایع الهی و خزاین حضرت ظل الهی می باشند برسانند .

آن مواهب بی پایان و آن عطایای بی کران که باید به عامه رعایا عاید شود انصاف و عدل است که هیچ مملکت و هیچ رعیت آرامش و آسایش نداشته و ندارند الا به این خصات حمیده و این صفت پسندیده . خلفا در این معنی اهتمام تمام داشته اند و پیوسته در مجالس خود عاماء و وعاظ را [ملتزم نموده ، ایشان را به ذکر مواظب و نصایح مدح و انصاف] ،

مأمور بلکه مجبور می نمودند تا از آثار پسندیده که نتاج عدل است همه روزه محفوظ باشند [و از اختلال مملکت و ملت که نتیجه ظلم و جور است محفوظ مانند] . هر گاه به شرح احوال ایشان در کتب سیر و غیرها رجوع شود صدق عرایض مشهود و معلوم خواهد شد . باین خصال ایشان را خلفاء جور میگویند در دنیا باین لقب زشت و در آخرت محروم از بهشت خواهند بود چرا که در اظهار يك كلمه حقه مضایقه کردند .

از روزی که این خادم شریعت مطهره به آوازه عدل و انصاف و وضع تنظیمات و جعل صنادیق عدل مفرور و مشعوف شده به دار الخلافه آمدم چیزها دیده و دانسته ام که در این مدت هفتاد سال هرگز در خاطر من خطور نداشت ، پادشاهی دیدم مؤید ، قلب مبارکش مرآت غیب نما ، از رأفت و عدالت عدلی مجسم و انصافی مصور ، در حفظ ملک و ملت سعی و جاهد و در رفاه رعیت عاشق و مایل . علاوه بر این همه عدل ذاتی و فطری گویا ذات خجسته صفات همایونش خود رهنمائی به عدل و انصاف را فریضه دانسته و فهمیده همه روزه

بر این اماناء جور و اولیاء ظلم اعلام می فرمایند .

عصری است شد عصر خلفا . دین علی بن یقظین در وجود مسعود همایون است و جورهارون الرشید در وجود وزرا [که اگر ایشان را اولیای جور گویند خلاف و گزاف نگفته اند چرا که در هر روز هزار کلمه حقه را کتمان می کنند و هزار حکم غیر ما انزل اله را عنوان] . وقتی در حضرت نوشیروان از عدلش وصفها دادند ، گفته بود عدلی ندارم ولی کاری کردم که غیر از خودم در این ملک کسی قدرت بر ظلم ندارد . و در این دولت جاوید آیت غیر از وجود مسعود همایون همه کس قدرت بر ظلم دارد بلکه غالباً غیر از ظلم پیشه ای ندارند و از کلام حضرت امیرالمومنین (ع) اندیشه ای :

لا تظلمن اذا ما كنت مقتدرأ فالظلم مقدره یفنی السی الندم
تنام عیناک و المظلوم منتبه یدعـوعلیک و عین الله لم تنم

مباشترین امور دیوانی که گاهی « اماناء » و گاه « اولیاء » و گاه « رجال » و گاه « ارکان » خوانده می شوند جمعی کسبه شده اند که لیلاً نهاداً معامله می کنند ، هر حکم که درباره هر یک از ایشان می شود اغماض و اهمال را فرض می دانند و قرض می دهند تا در خوردن مال دیوان یا اتلاف جان و مال مسلمانان به اضعاف بلکه به آلف استرداد کنند چنانکه بر ملامی گویند با فلان امیر یا فلان وزیر یا فلان حاکم چگونه می توان درشتی [کرد و زشتی] نمود یا فلان دستخط را چگونه می توان مجری داشت ؟ [به عقیده ایشان] این همه های وهو [و این همه گفتگو و این زمره انصافت و همهمه عدالت مخصوص] جمال و جمال است نه از برای ارکان و رجال . در هر قضیه که متداعیین علی السوا باشند رجوع به مرجحات خارجیه می شود ، هر طرف به حسب اوضاع دنیا پیش و پیش است اگر حق محض و محض حق با طرف مقابل هم باشد پایمال و مضحج است] ، در هر طرف که یک نوکر علاوه از طرف دیگر ، پیش است . و از بی انصافی و بی اعتدالی اگر در احقاق [حق] مظلومی اسرار یا اظهار بشود می گویند این دستخط ظاهری است ، نمی دانم بطون سبمه دستخط از کجا برایشان کشف شده که ماها استنباط و استخراج نمی توانیم نمود ؟ به چه دلالت « بگیرند » و « برسانند » راه به « نگیرند » و « نرسانند » توجیه و تأویل می نمایند ؟ . این خادم شریعت مقدسه که با هزار زحمت این جزیی ملک را فراهم کردم تا مدد معاش خود و عیال باشد و کل بر دولت و دیگران نباشم ، با همه تفاسیل از همه گذشتم که دستخط مبارک پادشاه اسلام در مملکت خود در نزد نوکرهای خانه زاد و علمای پایتخت خود زیاده

از این بیشتر بی‌عظم و قدر نشود .

به‌طور تحقیق بدانند که دسته‌دسته دستخط‌های قطعی بتی در دست مردم مظلوم مانده به‌هیچ کس دسترسی ندارند . هر گاه بتی از دستخط‌های مبارک بردارند بعد از مدتی از انجام آنها جو یا شوید مشهود خواهد شد که این مظلومین به‌حالت اولی باقی هستند . ملهوف و مظلوم وارد شدند ما یوس و محروم مانده مقروض و منموم مراجعت می‌کنند . گذشته از این که محض خیالات [هم] که شده در احقاق حقوق مردم در اجراء این دستخط‌ها اعتنا ندارند به‌معاذیری متعذر می‌شوند که نعوذ بالله به‌مذمت ولی نعمت خود منتهی می‌شود . می‌گویند طرف مقابل سخت است ، دستخط مبارک سست است و ظاهری است ، فلان‌عمله خلوت از باطن خیر دارد ، از تلون و تجدد اندیشه داریم ، از ناسخ و منسوخ می‌ترسیم . به‌خداوند متعال چنین است که می‌گویند . ضبط ضیاع و عقار و حفظ جلال و وقار و اصلاح امورات و توجه به‌دهات و قنوات خود مجال نمی‌دهد اعانت مظلومی یا اغاثت ملهوفی کنند . به‌عرض کسی گوش نمی‌دهند ، بدهند ملتفت نمی‌شوند ، بشنوند جواب نمی‌گویند [ناحساب می‌گویند . ای کاش به‌این ناحساب هم‌مستعد باشند . مزیت انسان به‌نطق است ، سکوت و خموشی چرا ممدوح شده ؟ اعلاء کلمه حقّه فضیلت داشته کتمان حق چرا (الحال) محمود و ممدوح است .

اگر بعد از قرنی یک نفر پیدا شود که در احقاق حق و رفع ظلم سیف قاطع باشد او را به‌فساد عقیده و سوء طریقّه نسبت می‌دهند . ای کاش قدری از این فساد عقیده برای ایشان پیدا می‌شد که این همه عدالت‌ها و انصاف مهمل و معطل نمی‌ماند . در مجلس . . . قدری را که رایحه عدل به‌مشام مظلومین رسیده بود مخرب نشاط خود دیده طی آن بساط کردند . نعوذ بالله العجبار من شر الاشرار .

این همه عداوت باشرع از چه بابت است ؟ مگر نه این شرعی است که ایشان را از تمجس و تنصر و تهود خلاص کرد ؟ مگر نه احکام و عقود و مواریث و ولایت ازواج و اموال است که علما از قبل انبیاء فرموده‌اند . فوالله لقد اصیحت الشریعة و اهیه القوی منفضة العری مهدومة الارکان معدومة الاعوان . احکام خدا را افسانه می‌دانند ، دین و جماعت را دکان داری می‌شمارند ، مراعات شرعیه را مدد معاش می‌گویند ، صیغ شرعیه را مکروه حیل می‌نامند . هر گاه چندی از این پیش علمای اعلام و ائمه دین را که مخازن احکام سید المرسلین

می باشند با عوام کالانعام توفیری می دادند و توقیری می کردند این اوقات به جبران ماضی در تضييع آن عظم و احترام سعی و اهتمام تمام دارند ، اگر کار بر این نسق بگذرد و عقاید باطنی ایشان بر ملا شود بر اسلام سلام باید گفت و وداع باید کرد .

لیک علی الاسلام من کان باکیاً و قدرکت اعلامه و ودائمه العیاذ بالله اگر صیغ شرعیه محل استهزا شود زنهای جوان در حیاله پیران [بدان دو کلمه عقد و نکاح چگونه از زنا و سفاح احتراز خواهند داشت] و هرج و مرجی بشود که اصلاً اصلاح پذیر نباشد . گویا میل دارند که این اسم بی مسمی و این رسم بی اصل را هم از میان بردارند تا بکلی آسوده شوند .
یریدون لیطفوا نورا لله باقواهم والله متم نوره ولو کره الکافرون .

هر دقیقه داعی را حیثیت بر حیثیت افزوده می شود که کار این مردم با این وزراء چه خواهد شد . اگر عرض کنم فلان شخص به دستخط مبارک و توقیع همایون وقتی نگذاشت و مبعری نداشت باز به همان وزیر رجوع می شود ، « کر علی ما فرء همین است ، فی الحقیقه محظوری به محظوری مبدل می شود .

شنان مایومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر
این امانا غیر از کارهای خود هیچ امر را کار نمی دانند و به درد احدی نمی رسند . محض تصدیق عرایض داعی و اطلاع از حالت رعایا جویا شوید که عرایض داعی چه بوده و چه واقع شده . در منزل جناب امام جمعه چه قسم صلح شده و چه نحو سینه محکمه شرعیه جاری نموده که مجال خیار و خیالی باقی نمانده ، صورت مجلس را مطالبه فرمایند مشهود رای عدالت پیرا شود که هنوز تفصیل عرایض داعی و آن مصالحه نامچه را ... نکرده چرا کلمات لا طائل بگویند ؟ چرا حکم شرعی و سلطان را به مزخرفات باطل کنند . براین مشت رعایا رحم کنید ، از دست رفتند ، فریادرس ندارند ، چیزی برای ایشان باقی نمانده است ، بضاعت و سرمایه که هزار رعیت به آن تمیش می کنند اسباب يك اطاق شد و ملکي که هزار نفر به آن نان می خوردند به خرج طویله امیری و وزیري رفت . چه بلائی شدند بر جان و مال مسلمین .

به صاحب شریعت قسم است که داعی قبله عالم را از نوشیروان عادل تر می دانم چرا که در اطراف او این گونه ، اگر این وجود همایون مؤید نبود . و دست غیب او را نگاهداری نمی کرد نمی دانم کار این مردم به کجا می رسید . اگر چه می دانم بعد از این عریضه که محض رضای خدا و اطلاع سایه خدا خود را مکلف و مأموردانسته بی ملاحظه به عرض رسانیدم دیگران از جانب مقرب

الخاقلن حاجی میرزا نصراله وکیل مطلق بلاغزل خواهند بود هست و نیست
 مرا بر باد خواهند داد .

محض قوام دولت و نظام ملت و دعای وجود مسعود همایون که دقیقه‌ای
 از خیال خجسته مال عدالت غافل نیست باز عرض می‌کنم باین حالت‌ها مردم
 تمام خواهند شد و خراب می‌شوند [آبادی عباد و عمارت بلاد و رفع فساد
 نخواهد شد] از عمر دعاگو چیزی باقی نمانده است .

فردا از این شهر و عنقریب از دنیا خواهم رفت . در شهری که احکام و ارکان
 دین را افسانه می‌شمارند و دستخط مبارک پادشاه اسلام را که مثل اولی الامر است محل
 اعتنا نمی‌دانند توقف حرام است . هر قدر زودتر بروم دیر شده است باید برون کشید از
 این ورطه رخت خویش . بر این خادم شریعت مطهر محقق شده است که دفع
 ظلم حاجی میرزا نصرالله برای داعی مقدور نخواهد شد و باین وزرا و امانای
 خائن که از هزار راه از او خوف و بیم و تمنای زر و سیم دارند هیچ حکم و
 دستخطی از پیش نخواهد رفت و الا اسناد شرعی و احکام عرفیه از این بیشتر
 نمی‌شود که چند نفر عالم و مجتهد اهل تقوی و فطانت مطالب را تمام کنند و
 صیغه شرعی بخوانند و علماء دیگر که ارکان اسلام هستند تصدیق کنند . ناچار
 به ارض مقدسه قم معاودت می‌کنم و اگر در آنجا هم بر او لای دولت گران و
 ناگوار است به عتبات عالیات ائمه هدی پناه می‌برم و تظلمات خود را در آنجا
 می‌کنم . عرض می‌کنم هفتاد سال است در نشر احکام شرعی شما خودداری
 نکردم جوانی را به پیری رساندم ، بر من ظلم کردند به پادشاه اسلام تظلم کردم
 هشت دستخط اکید و کید محض عدل و انصاف صادر فرمودند رجال دولت
 اعتنا نکردند از من رفع ظلم ننمودند . اولاً انتقام پادشاه اسلام را از این رجال
 صورتی که در حقیقت خائن دولت هستند و بر خلاف میل و ضد اراده ولی نعمت
 خود کمر بسته‌اند می‌خواهم . خواهند داد ، خواهید دید . ثانیاً در انتقام این
 پیر غلام شریعت که در نشر احکام و ترویج شریعت مطهره عمری گذرانیدم
 تمجیل می‌طلبم . الظلیمه الظلیمه العجل العجل یا رسول اله و اوصیاء رسول الله .
 غیرت اسلام این عرض را هم برداعی فرض کرده است که به جسارت

عرضه دارم که عزت دستخطهای مبارک که عز خدا داد است نگاه دارید و اگر بر حسب لزوم و وجوب صادر خواهید فرمود به عهده اشخاصی باشد که امتثال حکم همایون را فرض بدانند ، شنیده ام جناب سپهسالار اعظم و جناب علاء الدوله و بعضی از رجال دیگر حالت اعتنائی دارند و احقاق حقوق مظلومان میکنند .
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظيم .

ای کاش این وزرا بقدر الضیف از این خادم شریعت مطهره رعایتی منظور می داشتند ، خدا را به شهادت می طلبم که در نهایت یأس و دلنگی از حقوق خود صرف نظر کردم و از این شهر رفتم . فردا به در حضرت عبدالعظیم به دعای وجود آن عدل محض مشغول و بعد از آن در حضرت معصومه علیها سلام یا سایر عتبات عالیات دعا گو خواهم بود . از خداوند عز اسمه استدعا می کنم برای ظل اله اعوان و انصار دولتخواه و نوکر دلسوز و ناصر ملت و دولت که موجب نیکنامی و ازدیاد عمر و دولت و شوکت باشد برساند . . از فضل خداوند متعال و حضرت ذوالجلال که ثانی و تالی آن ذات خجسته صفات همایون باشد تا از آن منبع عدل و انصاف عدالتها را اخذ نموده مجری دارند .

الله من هولاء الامناء و الوزراء ، [الله] الله فی الرعايا فانهم و دايع الرحمان و خزائن السلطان ، و ما علينا الا البلاغ : اعدلوا هو اقرب للمتعوی .
می ترسم این مظلومین از این درگاه مأیوس شوند و [رو] به درگاه قاضی الحاجات بپرند . نمیدانند که حضرت اقدس شهریاری تمام اوقات لیل و نهار خود را صرف رفاهیت عامه رعایا و قاطبه برایا کرده ، لیکن جمعی از بطالت و اغراض فاسده و خیالات کاسده در عهده تمویق می اندازند . از آه مظلومین باید ترسید .
خداوند وجود اقدس شهریاری را در همه حال از عاهات و بلیات محافظت فرماید .